

وهابیت چهره اسلام را
در چین
مخدوش کرده است

مراسم دویستمین روز
تاجچه کوی دانشگاه
برگزار شد

14th INDEPENDENT IRANIAN DAILY

روزنامه
روزنامه
روزنامه
روزنامه
روزنامه
روزنامه

از سوی دفتر تحکیم وحدت انجام شد
**دعوت از هاشمی برای
نقد ۸ سال سازندگی**

آقای هاشمی رفسنجانی، تقدیر پذیر باشید
عصا و سیخه بر خلاف قانون
مهر و تشویقات انتخاباتی شده اند
این استفاده نامناسب از نام و تصویر
در دوره دیرپاد و طولانی هاشمی رفسنجانی
احمد صدر حاج سیدجوهری

پاسخ
اکبر گنجی
به
نقدهای اخیر
روشنفکران
و
عالیجناب
سرخ پوش

به پیشنهاد رئیس فودکشاییه و با موافقت مقام رفیری

کرباسچی عفو شد

روشنفکران و عالیجناب سرخ پوش اکبرگنجی

یادداشت <عالیجناب سرخ پوش> واکنش‌های گسترده و متفاوتی به دنبال آورد. نقد ناقدان مایه دلگرمی و نشاط نگارنده شد. ولی در این میان برخی از افراد کوشیدند تا با پنهان نمودن پرسش اصلی یادداشت، اغرا نهان و انحرافی خویش را به پای نویسنده بگذارند. اهانت به حضرت امام، مردم دلیر ایران، خانواده شهدا، نفی دفاع مقدس و... مخلوق ذهن کسانی‌ست که پرسش و نقد را تاب نمی‌آورند. چرا چنان اتهام‌های شگرفی جعل و خلق شد؟

مشکل آن است که آقای هاشمی رفسنجانی بر این تصور است که در جایگاهی نقدناپذیر قرار گرفته‌اند و لذا هرگونه پرسشی از ایشان، واکنش‌های غیرقابل قبول به دنبال خواهد داشت. آقای هاشمی در مصاحبه انتخاباتی، که بعداً به طور کامل از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، در رابطه با جنگ نکته‌های بیان داشت که از نظر من با واقعیت انطباق نداشت و امام راحل را هزینه امری که به ظاهر غیرقابل دفاع می‌نمود، می‌کرد. من در مقاله <عالیجناب سرخ‌پوش> درباره جنگ ایران و عراق، با استناد به سخنان مرحوم حاج احمد خمینی و به انگیزه دفاع از حضرت امام، یک پرسش ساده و شفاف مطرح کردم. آقای هاشمی رفسنجانی به آن پرسش چگونه پاسخ گفت: <من خطرناک می‌بینم این حرکت غلط سیاسی که امروز پیدا شده، برای اینکه چند تا رای از این مردم یا از جوان‌های بی‌اطلاع بگیرند افتخارات گذشته انقلاب را زیر سوال می‌برند، خیانت بسیار بسیار بزرگی است. اینکه ما بنویسیم جنگ را، این جهاد مقدس هشت ساله را به صورت یک بلایی مطرح بکنیم برای جامعه و نقطه ضعفی برای انقلاب حساب بکنیم، این چه خدمتی است؟ به کی دارید خدمت می‌کنید؟ به خصوص اگر بالای سرمان تابلوی خط امام هم بگذارید. این به کی داریم خدمت می‌کنیم؟

امام را زیر سوال بردن خدمت امروز به جامعه است؟ یا خدمت به انگلیس است؟ یا خدمت به آمریکا؟ حقیقتاً این جهاد هشت ساله ما در همه تاریخ دو هزار و پانصد ساله ما درخشان‌ترین نقطه افتخارات ملی و اسلامی ماست... این ملت قابل سرزنش است؟ این درست است که مطبوعات بنویسند جواب این کشته‌ها را کی می‌دهد؟ این حرف غیر از همان حرف‌هایی است که عوامل انگلیس وقتی که نهضت اسلامی رسید به ۱۵ خرداد، فردا گفتند که جواب خونهای ۱۵ خرداد را امام باید بدهد؟ جواب این زندانی‌ها را کی باید بدهد؟ چقدر باید سخیف باشند آدم‌هایی که نان انقلاب را می‌خورند، به نام انقلاب حرف می‌زنند و بزرگ‌ترین افتخارات کشور را زیر سوال ببرند و محکوم کنند. انگلیس هم جرات نمی‌کند این حرف را بزند. وقتی که ما بزیم، توی روزنامه چند هزار نسخه‌ای می‌گوییم، او با یک رادیوی چند میلیونی برای ایران و افغانستان و همه کشورهای عربی و اسلامی به زبان فارسی و عربی و اردو برای همه می‌گوید. این اعتماد به نفس دنیای اسلام را متزلزل نمی‌کند... چیزهایی را گنده می‌کنند که آدم خیال می‌کند اینها دارند طبل دجال را می‌زنند. این چه وضعی است؟... من می‌بینم این آقایان نادان در جلسات جوان‌هایی که توان دوره خیلی کوچک بودند و این چیزها را نمی‌دانند می‌نشینند یک حرف‌هایی می‌زنند: دروغ... بی‌انصاف‌ها اینجوری انقلابتان و مردمتان، افتخاراتتان را به کی می‌فروشید؟... آدم اگر رای هم می‌خواهد، آدم اگر فریب هم می‌خواهد بدهد یک راه دیگری پیدا بکنید، نرید، ملت‌تان را، انقلابتان را، کشورتان را اینجوری تحقیر کنید. چه نفعی برای کسی دارد؟... یکی از کارهای بسیار بدی که الان دارد جریان می‌افتد، جنگ را زیر سوال بردن که افتخارات کشور است؟ سازندگی را زیر سوال بردن که افتخارات کشور است و بزرگ‌تر از همه اینها اصل انقلاب را زیر سوال بردن است^(۱). اینک برای روشن شدن محل نزاع چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱- رژیم دیکتاتوری و وحشت آفرین حاکم بر عراق به ایران حمله آورد تا بخش‌های وسیعی از خاک ما را با تجاوز نظامی به خاک خود ضمیمه نماید. مردم دلیر ایران زمین بر مبنای وظیفه دینی - ملی به دفاع و مقاومت در برابر جنگی نابرابر پرداختند و با رشادت و سرفرازی دشمن را به پشت مرزهای بین‌المللی عقب راندند و حماسه‌ای کم‌نظیر در تاریخ خود به یادگار نهادند. هیچ قوم و ملتی به استقبال متجاوزان نمی‌رود و در مقابل تجاوز بیگانگان مهر سکوت بر لب نمی‌نهد. جوانان برومند ایران زمین در قالب سپاه و ارتش و بسیج متجاوزان را بر جای خود نشاندهند و در راه این هدف دینی - ملی، شهدای بسیاری تقدیم دین و کشور کردند. ملت بزرگوار ایران به دلیل خلق چنان حماسه‌ای مستحق تحسین و تجلیل فراوان است. پرواضح است که جوانان غیور ما به دست سربازان عراقی به شهادت رسیدند. آنان همچون بلاجویان دشت کربلا به پیش می‌تاختند تا از مرزهای ملی و حیثیت و شرف ایران زمینیان دفاع کنند. در چنان شرایطی گروهک تروریستی رجوی به عنوان مزدوران صدام

وارد عمل شد و خیانتی غیرقابل بخشش برای ابد در تاریخ به ثبت رساند.

۲- آیا درباره جنگ ایران و عراق نباید سخن گفت؟ آیا نباید این رویداد بزرگ تاریخ انقلاب را تحلیل و تبیین کرد؟ آیا تحلیل به تحسین و تجلیل صرف تحویل می‌شود؟ آیا هیچ انتقادی بر مدیریت سیاسی دفاع هشت ساله وارد نیست؟ مگر نه آن است که آدمیان عاقل و فرهنگ‌ها و تمدن‌های پایدار برای دوام، دائماً گذشته خود را بازخوانی و نقد می‌کنند؟ مگر درس گرفتن از گذشته برای سامان بخشیدن به آینده به معنای شناخت راه‌های درست و موفق و تحلیل اشتباهات و پس از آن گام نهادن در اولی و فاصله گرفتن از دومی نیست؟ مگر علم با نقد اشتباهات و خطاها رشد نمی‌کند؟ روشنفکران و مردم آلمان از فردای پایان جنگ دوم جهانی، «مساله جنگ» را به گفت و گو و بحث گذاشتند. تنور آن بحث تا امروز همچنان گرم و داغ است. یورگن هابرماس بیش از چهل سال است که به طور فعال در این بحث شرکت دارد و با طرفداران مارتین هایدگر و محافظه‌کاران توجیهگر اقدامات ارتش آلمان به گفت و گو نشسته و نظرات آنها را فعالانه نقد کرده است. مساله جنگ چه ارتباطی با هابرماس، به عنوان یک فیلسوف یا جامعه‌شناس، دارد؟ جنگ بخش مهمی از تاریخ آلمان است و هیچکس نمی‌تواند تاریخ خود را نادیده بگیرد. در رابطه با جنگ ایران و عراق چه کسی می‌تواند اثبات کند که تمامی تصمیم‌های مدیران سیاسی جنگ درست بوده است؟ آیا نباید در تحلیل جنگ، نقش هر یک از مدیران عالیرتبه سیاسی در تصمیم‌های مهم روشن شود؟ آن که در پایان جنگ «نشان» و مدال دریافت می‌دارد و تجلیل و تکریم می‌شود، آیا فقط از پیروزی‌ها سود می‌برد و یا در مقابل تصمیم‌های خطا و اشتباه، حداقل خود را ملزم به پاسخ‌گویی به پرسش‌های شهروندان می‌داند، نه آنکه پرسش‌ها را توطئه انگلیس و اسراییل و آمریکا جلوه دهد. (۲) آقای هاشمی رفسنجانی به تنهایی بار سنگین تمامی افتخارات را به دوش می‌کشد ولی وقتی با مشکل یا پرسشی سخت و غیرقابل توجیه مواجه می‌شود از امام راحل هزینه می‌کند. سخن من این بود که نباید امام را هزینه اموری کرد که به ظاهر غیرقابل دفاع می‌نماید. آیا رویکرد من غلط و محصول توطئه دشمنان است؟

ایران در تاریخ ۶۷/۴/۲۸ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در تاریخ ۶۷/۴/۲۹ امام خمینی طی پیامی موافقت خود را با پذیرش قطعنامه اعلام و ضمن آن گوشزد فرمودند: «در این روزها ممکن است بسیاری از افراد به خاطر احساسات و عواطف خود صحبت از چراها و باید‌ها و نبایدها کنند - که هر چند این مساله به خودی خود یک ارزش بسیار زیباست - اما اکنون وقت پرداختن به آن نیست» (۳).

آری در ببحوجه جنگ و خون و حضور دشمن، وقت مناسب پرداختن به پرسش در ملا عام و در سطح مطبوعات نبود. این امر در آن موقع به سود عراق و به زیان ایران بود. ولی آیا اینک پس از گذشت یازده سال و نیم از پذیرش

قطعه‌نامه وقت طرح <چراها و بایدها و نبایدها> که <یک ارزش بسیار زیباست> فرانسیده است؟ آیا وقت طرح این پرسش که چرا پس از فتح خرمشهر و قبول عقب‌نشینی کامل توسط عراق، تضمین پرداخت ده‌ها میلیارد دلار خسارت به ایران توسط کشورهای عربی و میل حضرت امام به پایان جنگ، جنگ همچنان تداوم یافت، هنوز فرانسیده است؟ آیا اگر پس از فتح خرمشهر صلح را می‌پذیرفتیم به نتایج و پیروزیهای مهمتری دست نمی‌یافتیم؟

آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی مورخ ۱۳۶۱/۸/۱۷ شرایط ایران برای پذیرش صلح را اعلام می‌کنند:

<شرایط ما از اول مشخص شده بود که عبارتند از خروج بی‌قید و شرط متجاوزین عراقی، پرداخت غرامت و تنبیه متجاوز که از این شرط تفسیرهای متفاوتی شده و متجاوز می‌خواهد که این همه ظلم کرده و به دنیای اسلام خسارت وارد آورده است، استحقاق حکومت ندارد و کمترین تنبیهش سقوط اوست، البته این همه گفته شده که اگر صدام برود و در عراق حکومت اسلامی روی کار بیاید ما غرامت نمی‌خواهیم، این حرف شورای عالی دفاع نبوده ولی کسی هم با آن مخالفت نکرده است> (۴). آنگاه درباره بازپرداخت خسارات توسط کشورهای عربی می‌فرمایند: <ما غرامت را از حزب بعث عراق می‌خواهیم و حاضر نیستیم که از کشورهای دیگری بگیریم، البته آنها اگر بخواهند به حزب بعث کمک کنند که او غرامت را بپردازد، ما حرفی نداریم ولی غرامت را باید عراقی‌ها بپردازند> (۵). چند ماه بعد آقای هاشمی به صراحت می‌فرمایند با پرداخت خسارت مشکل حل نخواهد شد. تنها راه پایان جنگ، سرنگونی صدام و برقراری حکومت اسلامی در آن کشور است: <کدام بی‌انصافی پیدا می‌شود که به جمهوری اسلامی امروز، بگویند ما متقاضی کیفر متجاوز و تنبیه صدام و حذف حزب بعث علفی از تاریخ عراق نباشیم؟ فردا اگر صدام در عراق بماند ما جواب این همه انسان فداکار عضو باخته را چه می‌توانیم بدهیم؟ هیچ چیز نمی‌تواند به جز سقوط صدام و ایجاد حکومت اسلامی در عراق، به دل جانبازان و خانواده محترم شهدا آرامش ببخشد. هر نوع عومادی را ما بگیریم، باز هم قابل مقابله با این خسارت عظیمی که ما دیده‌ایم نیست> (۶).

آیا طرح این مسائل و نقش آقای هاشمی در تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر، اهانت به امام و ملت ایران است؟ آیا این پرسش نشانگر آن است که پرسش‌گر در خط اسرائیل، آمریکا و انگلیس است و برای ورود به مجلس، از سر <نادانی> با <عوام‌فریبی>، <دروغ>، <سخنان سخیف>، <طبل دجال> را به صدا درمی‌آورد؟

آقای هاشمی رفسنجانی طی دهه گذشته چهره کاملاً تاریکی از وضعیت اقتصادی دهه اول انقلاب به تصویر کشیده و دوران سازندگی را، دوران رشد اقتصادی و امیدهای روشن جلوه داده است. مساله آن است که اگر تصویری که

هاشمی ارائه می‌کند واقعی باشد، باید پرسید مگر آمارهای کلان اقتصادی منفی دهه اول انقلاب تا حدود زیادی معلول جنگ و هزینه‌های سنگین آن نبود؟ مگر جنگ بیش از یک هزار میلیارد دلار خسارت به جای نگذارد و مگر این خسارت عظیم و جبران ناپذیر وضعیت اقتصادی را بحرانی نمی‌کرد؟ مگر علت اصلی وضع اقتصادی هزینه‌های سنگین جنگ نبود؟ و مگر آقای هاشمی در تداوم آن شرایط، پس از فتح خرمشهر، نقش مهمی را بازی نمی‌کرد؟

۲- امام پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ صادقانه به مردم گفت «مساله بسیار تلخ و ناگواری برای همه خصوصا برای من بود»، «اگر آبرویی داشته‌ام با خدا معامله کرده‌ام»، «خداوندا تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیه‌الله - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء- و رسیدن به خودت جبران فرما»، «می‌دانم که به شما سخت می‌گذرد ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی‌گذرد؟» امام شجاعانه و ایثارگرانه مسئولیت‌پذیرش قطعنامه و کلیه تصمیم‌های مسئولین را پذیرفت و گفت: «گمان نکنید که من در جریان کار جنگ و مسئولان آن نیستم، مسئولین مورد اعتماد من می‌باشند، آنها را از این تصمیمی که گرفته‌اند شماتت نکنید که برای آنان نیز چنین پیشنهادی سخت و ناگوار بوده است». اما امروز عالیجناب سرخ‌پوش پرسش‌هایی را که به شخص وی بازمی‌گردد به امام باز می‌گرداند و می‌گوید: «اصل جنگ را امام اصلا اجازه نمی‌دادند که کسی با ایشان بحث کند». چرا برای فرار از پاسخ به پرسش‌های شهروندان از شخصیت امام هزینه می‌کنیم؟ اگر تداوم جنگ پس از ختم خرمشهر به دلایل سیاسی، اقتصادی، نظامی و... توجیه‌پذیر است، دلایل آن را به طور مدلل بیان کنیم، نه آنکه ناتوانی در پاسخگویی را با هزینه کردن از اعتبار امام جبران نماییم.

امام در همان نامه می‌فرمایند: «به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلا خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور - که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم - با قبول قطعنامه آتش‌بس موافقت نمودم» (۷) آن «حوادث و عواملی» که منجر به پذیرش قطعنامه شد و امام وعده فرمودند: «به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد»، چه بود؟ آیا هنوز «آینده» وعده داده شده فرا نرسیده است؟ مگر پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ آقای هاشمی رفسنجانی به مردم وعده ندادند که به زودی نامه حضرت امام را منتشر می‌کنند تا مردم از دلائل پذیرش آتش‌بس آگاه شوند؟ (۸) پس چرا آن نامه پس از گذشت یک دهه منتشر نمی‌شود تا هم «حق مردم» ادا شود و هم امکان تحلیل واقعی‌تری از جنگ مهیا و نقش آقای هاشمی روشن‌تر شود؟ انتشار نامه حضرت امام نه تنها بر شفافیت می‌افزاید بلکه چارچوب مناسبی برای تحلیل جنگ فراهم می‌آورد.

۴ - آقای هاشمی در دهه اول انقلاب پس از حضرت امام و در دهه دوم انقلاب پس از مقام رهبری نیرومندترین مرد نظام جمهوری اسلامی ایران بود. عالیجناب سرخپوش می خواهد تا در دهه سوم انقلاب همچنان قدرتمند باقی بماند و برای بسط قدرت درصدد تصاحب همزمان کرسی ریاست مجلس و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام است تا از این طریق به عضویت بسیاری از دیگر نهادها و ارگان‌های تصمیم‌گیر اصلی نظام درآید. ولی متأسفانه ایشان حاضر به پاسخ‌گویی به پرسش‌های شهروندان و روزنامه‌نگاران نیست. قدرت غیر پاسخگو برای هر ملتی مضر و خطرناک است. قدرت نامحدود با پروژه توسعه سیاسی تعار بنیادین دارد. آقای هاشمی و کارگزاران اینک که به پایگاه اجتماعی و مشروعیت دوم خردادیان نیاز دارند، هیچگونه انتقادی را از ایشان بر نمی‌تابند. اگر ایشان بر کرسی ریاست مجلس تکیه‌زند، با چنین شخصی چه نوع رابطه‌ای می‌توان برقرار کرد؟ آیا آقای هاشمی رفسنجانی غیر از تبعیت مدعوع دیگری از رابطه را به رسمیت می‌شناسد؟

هاشمی ناقدان خود را تحقیر می‌کند. می‌گوید: <مخالفان سیاست تعدیل حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند... کسانی که منکر موفقیت اجرایی این برنامه هستند، دروغ می‌گویند... دو جریان راست افراطی و چپ افراطی در مقابل سیاست تعدیل مقاومت می‌کنند.> (۹) اما وقتی نوبت به خود می‌رسد می‌فرمایند: <این برنامه را بنده بالاخره متخصص این جور چیزها [برنامه پنج‌ساله] هستم... به عنوان کسی که با تاریخ ایران خوب آشنا هستم، نمی‌توانم قطعه دیگری را پیدا کنیم که تاریخ انقلاب ایران بتواند مثل این به آن تاریخ بنازد.>

ایراد و اشکال نیروهای جبهه دوم خرداد از نظر آقای هاشمی قابل تامل است. ایشان می‌فرمایند: <رئیس جمهور هم که مورد احترام همشان هست، وقتی یک جمله گفت که اگر دستاوردها نبود، این دو سال که مشکل نفت داشتیم کشور دچار بحران می‌شد، دیدید که چه حرف‌هایی زدند و به ایشان گفتند چرا این حرفها را می‌زنید.> آقای هاشمی به این نکته اساسی توجه و عنایت ندارد که رابطه دوم خردادیان، و حتی حزب جبهه مشارکت، با خاتمی، همچون رابطه حزب کارگزاران سازندگی با هاشمی رفسنجانی نیست. دوم خردادیان مرید خاتمی نیستند و او را نقدناپذیر نمی‌دانند، لذا از او می‌پرسند: چرا رای بیست میلیونی مردم را هزینه معتبرسازی دیگران می‌کنید؟ خاتمی همچنان پرچمدار جبهه دوم خرداد است چرا که می‌گوید: <زننده باد مخالف من.> این است سر و دلیل دلپذیری خاتمی نزد روشنفکران و مردم.

۵ - یکی از دوستان مدعی است، هاشمی: <اگر دموکرات نباشد، دست کم توسعه‌گراست و توسعه به طور غیرمستقیم زمینساز دموکراسی است، آیا همین کافی نیست تا او را در موضع مانع اصلاحات قرار دهد؟>

دو مدل از توسعه‌گرایی وجود دارد: توسعه آمرانه و توسعه دموکراتیک. اگر با هاشمی حداکثر همدلی را روا داریم و سازندگی را توسعه بنامیم، باید او را طرفدار «توسعه آمرانه» بدانیم. توسعه آمرانه نه تنها با دموکراسی تعار بنیادین دارد و لازمه آن سرکوب گسترده جامعه مدنی است، بلکه نوسازی (مدرنیزاسیون) به قصد دستیابی به نظام اجتماعی مدرن، در غیبت پویش تجدد (مدرنیته)، از قبل محکوم به شکست است. به گفته اگنس هلر: «تلاش‌های گوناگون برای استقرار نظام اجتماعی مدرن در غیبت پویش مدرن - نظیر مورد اتحاد شوروی - نتیجه‌ای جز شکست خفت بار در پی نداشته و تنها این نکته را کاملاً روشن ساخته که تجدد بدون پویایی (به ویژه تجدد بدون عدالت پویا) دوام و بقایی ندارد».

تجربه بشری نشان می‌دهد که توسعه آمرانه هزینه بسیار سنگینی برای آدمیان به ارمغان آورده است. از نظر ارنست نولته محافظه‌کار، «قتل عام درمانی» راه حل رایجی برای درمان بیماری‌های ناشی از انقلاب صنعتی بوده است. راه حل مسائلی که در نتیجه فرآیند نوسازی در جامعه پیدا می‌شوند، اغلب در نابود کردن گروه کاملی از مردم جست و جو شده است. بنابراین قتل عام یهودیان به وسیله رژیم نازی، قتل عام گسترده روشنفکران و مخالفان در مجمع‌الجزایر گولاک توسط استالین، قتل عام ارمنی‌ها توسط ترکها و... چند نمونه از مجموعه‌های از «قتل عام درمانی‌ها» در تاریخ است. از این رو قتل عام درمانی به گفته برخی از متفکران محافظه‌کار یکی از اجزای پروژه توسعه آمرانه است.

دموکراسی جامعه‌ای است که از قبل برای دولت‌های مدرن دوخته شده است. اما نظام اجتماعی مدرن در غیاب مدرنیته (عقلانیت انتقادی و میوه‌هایش: پلورالیسم، حقوق بشر، آزادی اندیشه و بیان، جامعه مدنی، تفرد و...) دست نیافتنی است و هاشمی به مدرنیته اعتقادی ندارد و نظام فکری او با تجدد تعار دارد.

۶- ماکس وبر در «دانشمند و سیاستمدار» به درستی و دقت تمام وظایف روشنفکران را از سیاستمداران تفکیک می‌کند. اعضای احزاب و گروه‌های سیاسی برای تشکیل ائتلاف و پیروزی در انتخابات، مجبورند برخی سخنان و حقایق را بر زبان نیاورند چرا که در صورت انتقاد از هاشمی ائتلاف با کارگزاران احتمالاً شکل نخواهد گرفت. برای کارگزاران، خصوصاً بخش خانوادگی آن، انتقاد از آقای هاشمی غیرقابل قبول است. پذیرش ریاست مجلس هاشمی شرط لازم هر گونه ائتلاف و کاندیداتوری از سوی کارگزاران است. اما روشنفکران فارغ از مصالح حزبی به گوهر روشنفکری، که نقد عقلانی تمام عیار و همه جانبه باشد، التزام دارند و نقد اسطوره‌ها، تابوها، خطوط قرمز، عرصه سیاست و... را فدای ائتلاف سیاسی با احزاب خانوادگی نمی‌کنند. از این رو این پرسش که «چرا آقای گنجی چنان یادداشتی را نوشت، و چرا دوستان خوب صبح امروز در چاپ و انتشار آن تردید نکردند؟» در چارچوب حزبی شاید قابل قبول باشد، ولی اگر گنجی عضو هیچ حزبی نباشد و صبح

امروز نیز ارگان احزاب و گروه‌های چپ سنتی و مدرن نباشد - که نیستند - قابل قبول نخواهد بود. لذا تاکید بر این نکته که <در نقد آقای رفسنجانی نیز نباید خطر اقتدارگرایان (جبهه متشکل از راست افراطی و راست سنتی) فراموش شود و چالش با آنها از اولویت نخست خارج گردد> (۱۰)، به معنای خلط مبحث و توصیه حزبی به روشنفکران غیرحزبی است. روشنفکر پاسدار حقیقت است نه پاسدار قدرت. ابزارش نقد است و سودایش امکان پذیر کردن فضای گفت و گوی عقلانی فارغ از ملاحظاتی ایدئولوژیک و منافع حزبی است. روشنفکران عصر یخبندان خردستیزی و قتل و عام کتاب را چگونه می‌توانند فراموش کنند (۱۱). وقتی عصری که دانشگاه به طور گسترده از طرف گروه‌های فشار مورد تاخت و تاز قرار گرفت، برخی از اساتید دانشگاه به قتل رسیدند، نویسندگان را اتوبوسی روانه دره کردند، سینما به نظامیان سپرده شد تا هنرمندان در عرصه هنر تابع سرهنگ‌ها باشند، بی‌هویتان با <هویت> به جنگ روشنفکران رفتند و... تمیزترین نقطه و عصر توسعه سیاسی خوانده می‌شود، آیا سکوت اصحاب قلم و اهل فرهنگ مجاز است و روزنامه‌نگاری به دفاع از ارباب معرفت چند پرسش مطرح کرده می‌بایست از هر سو مورد تهاجم قرار گیرد که با پرسش خود <امنیت ملی> را به چالش خوانده است؟

۷ - نام <عالیجناب سرخ‌پوش> توهین و یا تحقیر نیست بلکه اشاره‌ای تاریخی‌ست. اشاره‌ای که در آن <عالیجناب سرخ‌پوش> فردی است که لباس سرخ بر تن می‌کند و قدرت اصلی در دست او نیست. آیا این دقیقاً همان توصیفی نیست که آقای هاشمی و نزدیکان ایشان از دوران تصدی ریاست جمهوری توسط ایشان و عدم اطلاع ایشان از موضوع قتل‌های زنجیره‌ای مطرح می‌کنند؟ مگر نه اینکه هر کجا مساله مسئولیت اقدامات حکومت در آن دوران مطرح می‌شود، دوستان و وابستگان آقای هاشمی از خارج بودن برخی از امور از حوزه تصمیم‌گیری ایشان سخن می‌گویند.

چرا طرح یک پرسش یا انتقاد، آقای هاشمی رفسنجانی را تا این حد برآشفته؟ البته آشفتگی هاشمی قابل درک است چرا که اصولاً وی شخصیتی است که خود را انتقادناپذیر و غیرقابل دست‌رس می‌داند. از این رو ناقد را تحقیر می‌کند و او را به دشمن تقلیل می‌دهد. اما برآشفته‌گی برخی از روشنفکران و <تندی بی‌لگام> خواندن مقاله <عالیجناب سرخ‌پوش>، غیرقابل درک و فهم است. به نظر می‌آید که برخی از روشنفکران درک درست و کارآمدی از اعتدال - که مقاله عالیجناب سرخ‌پوش مخالف آن قلمداد شده - ندارند. در این باره در فرصتی دیگر، سخن خواهیم گفت.

دفاع از شخصیت قدرتمندی چون هاشمی، هزینه‌ای دربر ندارد ولی آغاز گفت و گوی انتقادی با او، درباره خطوط قرمز و تابوها، به نوعی شرکت در <بازی مرگ> است و هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی به دنبال دارد. بگذار با تحریف

تاریخ و واقعیات، ما را ضد جنگ و خانواده شهدا و امام، تندرو، شهرت طلب، وزارت اطلاعاتی، و بازیچه دشمن بنامند. ولی من هرگاه به آسمان می نگریم این ابیات را با خود زمزمه می کنم:

ما را سری است با تو که گر خلق روزگار
دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم
گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من
از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

پاورقی:

۱. نماز جمعه ۱۳۷۸/۱۱/۱
۲. آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۳ نشان درجه یک فتح دریافت داشت.
۳. امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۲۴۰
۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۱/۸/۱۷
۵. پیشین
۶. روزنامه اطلاعات ۱۳۶۱/۱۰/۱۴
۷. امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۲۲۹
۸. هاشمی رفسنجانی: حطی دو سه روز گذشته جلسات متعددی با حضور سران کشور تشکیل شد و جمع بندی تمامی این جلسات به حضور حضرت امام رسیده است. ضمناً بعداً حضرت امام تصمیمشان را طی پیامی به جلسه سران ارائه دادند که حاوی مطالب مهمی است و در صورت مصلحت، بعداً منتشر خواهد شد < (اطلاعات ۱۳۶۷/۴/۲۸).
۹. رسالت ۱۳۷۸/۱۰/۳۰
۱۰. سرمقاله صبح امروز ۱۳۷۸/۱۱/۲
۱۱. در دوران قتل کتاب (زمان صدارت آقای میرسلیم) به یاد دارم که کتاب حدیث بندگی و دلبردگی دکتر عبدالکریم سروش را بدون حذف یک بیت از غزل های حافظ از مقدمه کتاب اجازه نشر ندارند. در آن زمان کار سانسور آن چنان مضحک شده بود که لطیفه جالب توجه زیر در بین ناشران شایع بود: دیوان حافظ را اجازه چاپ نمی دهند برای این که حافظ گفته است: <دستی از غیب برون آمد و بر سینه نامحرم زد >